

فرهنگ مراغیان ساکن در رودبار الموت

N. Askari, Ph.D
The International University of
Imam Khomeini, Quazvin

The Culture of Maraquiens Living in Rudbar - Alamoot

Culture distinguishes human beings from animals. People's cultural and not social awareness is regarded humane. Animals have some groupings. Even some forms of collective life are found among them. Specific cultural relations, that form symbols among human beings, and what constitute their everyday life distinguish (and separate) them from animals. Every culture has its own intellectual expressions. Regarding all these, individuals adopt the customs and beliefs of their society. This cultural choice leads people in a society to develop some uniform social peculiarities. In this article, we have tried to present a profile of these cultural peculiarities in marriage, death and mourning among Maraquiens.

خلاصه

نوع خاص مناسبات فرهنگی که در برگیرنده نمادهاست و این که انسان‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و فعالیت‌های روزمره خود را شکل می‌دهند، آن‌ها را از حیوانات متمایز می‌کند.^۱ هر فرهنگی روشی خاص را انتخاب می‌کند و افراد وابسته به آن، با توجه به این روش خاص، آداب و رسوم جامعه خود را می‌پذیرند. با انتخاب فرهنگی است که تمام افراد جامعه دارای

برخی خصوصیات اجتماعی واحدی می‌شوند.

در این مقاله برخی از ویژگی‌های فرهنگی مراغیان را در زمینه ازدواج، طلاق، زایمان، غذا، لباس، مرگ و سوگواری به صورت فشرده توضیح می‌دهیم.

مقدمه

دهستان رودبارالموت در شمال استان قزوین واقع شده است. این دهستان علاوه بر این‌که برخوردار از آثار تاریخی است و همه ساله به دلیل قلاع معروف اسماعیلیه و اماکن متبرکه و چشم اندازهای زیبا و دیدنی‌اش عده‌ای مسافر را از داخل و خارج کشور به خود جلب می‌کند، در عین حال محل سکونت اقوام متعدد با فرهنگ‌های متفاوت است. یکی از این اقوام «مراغیان» هستند. مراغیان از لحاظ اجتماعی مردمی مؤدب و میهمان نوازند ولی امور زندگانی شخصی و آداب و رسوم اجدادی خود را پنهان نگاه می‌دارند. امروزه علی‌رغم دگرگونی‌های پدیدآمده، اخلاف آنان از زمان تولد تا مرگ بر همان راهی رفته‌اند که آرزو و اراده اسلاف آنان بوده است و به این ترتیب سنت نیاکان خود را پاس داشته و به ندرت آن را نقض کرده‌اند. این مردم در تعدادی از روستاهای رودبار پراکنده‌اند. روستاهای محل سکونت مراغیان و شمار جمعیت هر یک از آن‌ها به قرار زیر است:

روستا	تعداد خانوار	کل جمعیت
علی‌آباد	۹۵	۴۶۳
اسبه‌مُرد	۳۴	۱۷۰
دیکن	۱۶۲	۷۳۷
دورچاک	۱۵۴	۷۷۷
اویرک	۱۲۴	۵۵۴
گرمارودسغلی	۱۲	۵۲
کش‌آبادعلیا	۳۳	۱۶۸
سوته‌کش	۵	۴۵
وشته	۲۳۷	۱۰۹۴
بوج	۵۲	۲۳۳
زینلبر	۲	۱۵
جمع	۹۴۸	۴۴۲۱

هدف

هدف از این تحقیق در وهله اول ضرورت توجه به مسائل فرهنگی اقوام گوناگون در برنامه‌ریزی‌های منطقه‌ای است. زیرا ما در ایران به همان نسبت که تنوع آب و هوایی داریم، دارای تنوع فرهنگی و قومی هستیم و نادیده گرفتن فرهنگ این اقوام مانع بزرگی در راه توسعه به حساب خواهد آمد. بدیهی است در هر قومی اعتقادات، ارزش‌ها و هنجارهای مناسبی وجود دارد که می‌تواند فرایند توسعه را برای برنامه ریزان هماهنگ و هموار سازد.

در وهله دوم، هدف، آگاه نمودن نسل جوان از گذشته خویش است و این‌که بداند نیاکانش برای مبارزه با محیط طبیعی چه تمهیداتی می‌اندیشیده و چگونه می‌زیسته‌اند و اکنون به معیار عقل کدام یک از رسوم را باید حفظ کند و کدام یک را کنار گذارد.

روش تحقیق

روش ما در این تحقیق روش میدانی، و فنون مورد استفاده در جمع‌آوری اطلاعات، مشاهده و مصاحبه بوده است. کسب اطلاعات درباره مردمی که همواره کوشیده‌اند رفتارهای فرهنگی خود را از دیگران پنهان دارند، ساده نیست. آنچه موجب شد تا بتوانیم به ویژگی‌های فرهنگی مراغیان پی ببریم، الفتی بود میان محققان و معاون بخش‌داری منطقه که خود مراغی و از دانشجویان ساعی در امر پژوهش است. مساعدت وی فرصتی گرانبها فراهم ساخت تا مراغیان با اطمینان خاطر اطلاعاتی را که انتظار داشتیم در اختیار ما بگذارند.

درباره نام مراغیان یا کله بزی‌ها

لازم به یادآوری است که به تبعیت از اهالی، در این نوشتار گاه مراغیان را «کله بزی‌ها» نامیده‌ام، ولی باید دانست که این نامی است تحقیرآمیز و مراغیان هرگز خود را بدین نام نمی‌خوانند. مراغیان هم، کسانی را که به کیش و آیین آنان نباشند «پشه‌ای» می‌خوانند. درباره نام مراغیان یا کله بزی‌ها در کتاب «مینودر» چنین آمده است: «این طایفه می‌گویند که چون ما را از مراغه به این‌جا منتقل کرده‌اند به این جهت ما را مراغی می‌گویند و کله بزی هم از این لحاظ است که وقتی یکی از بزرگان ما به این حدود می‌آمده است، کدخدایان و ریش سفیدان ما یک

بز نر را که کل بز می‌گوییم برداشته و به پیشواز می‌روند، هنگامی که نزدیک می‌شوند آن بزرگ به همراهان خود می‌گوید، کل بزهای ما آمدند، و از آن وقت این رسم [اسم؟] بر ما علم شده است.^۲

در یادداشت‌های آقای عبدالحسین بیابانی قزوینی دربارهٔ مراغیان چنین آمده است:

«مراغی‌ها که بعضی عوام آن‌ها را کله بز می‌گویند در بعضی قرای رودبار ساکن اند و اصلاً این طایفه از مراغهٔ آذربایجان‌اند و مطابق گفتار پیران آن‌ها بالغ بر هزار و دویست سال به واسطهٔ ستم و بیداد، یا آزاد نبودن در اظهار مذهب و آیین خود مهاجرت کرده‌اند. بعضی از آن‌ها می‌گویند ما از اهل مدینه هستیم و پس از رحلت پیغمبر اکرم (صلی‌الله) حسب الوصیه هفتاد تن که از طایفه ابونصر و اباذر بودیم به مراغه مهاجرت کردیم و حضرت علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) شرحی به عبدالله انصاری والی مراغه نوشتند که اولاً به قدر کافی مزرعه در اختیار ما بگذارد که مشغول کشاورزی باشیم ثانیاً عشریه و مالیات از ما نگیرد، ثالثاً از ما دختر به ازدواج نخواهد، رابعاً چون هر ده سر یک سر همراه قشون اسلام به جنگ اشتغال دارند از ما سوار نگیرد».^۳

ابراهیم پورداود در این باره می‌نویسد: «مراغه در آذربایجان در سال ۲۲ هجری به دست مغیره بن شعبه ثقفی گشوده شد. قزوین و در جزء آن رودبار به دست عرب دیگری به نام براه‌بن عازب در سال ۲۴ هجری گشوده شد. این دو سرزمین به فاصلهٔ دو سال به دست لشکریان اسلام افتاد. دیگر این‌که گویند نامی که به این گروه دینی داده شده از مراغهٔ آذربایجان است، چون از آن‌جا آمده بدان‌جا باز خوانده شده‌اند. آن چنان‌که می‌دانیم گروهی از پیشینیان مانند ابن الفقیه و یعقوبی و یاقوت و دیگران نوشته‌اند که مراغه نام عربی است که بعدها به آن قریهٔ آذربایجان داده شده است: مرغ، مراغه - مراغ در «منتهی الارب» چنین گردانیده شده: فراهم آمدن‌گاه پشگل گوسپند، غلطیدن‌گاه ستور. نام پیشین مراغه را «افراه روز» و نزد برخی «افرازه رود» یاد کرده‌اند. نوشته‌اند که مروان بن محمد در لشکرکشی خود در سال ۱۲۳ به سوی موقان و گیلان چون به سرزمین «افراه روز» رسید، آن‌جا را به سرچین = سرگین انباشته دید و آن قریه را مراغه خواند. رفته رفته، قریه را انداخته، مراغه گفتند. آیا ممکن نیست از برای جستن بنیاد نام این گروه دینی رودبار بگوییم که این نام از همان بنیاد واژهٔ مرغ فارسی است که به معنی چراگاه

است و معرب آن مرج است. همین واژه در لهجه کردی مرغه شد و در اوستا مرغا Mareghâ آمده است.^۴

ازدواج

«در همه جوامع ازدواج موضوع مهمی است که در سرنوشت جامعه اثر فراوان دارد. ازدواج در زمره پیچیده‌ترین روابط انسانی است. به درستی می‌توان گفت هیچ یک از ارتباط‌های انسانی دارای وجوه وسیع و متعدد ازدواج نیستند. ازدواج مظهر برخورد فرهنگ و طبیعت است. به بیان دیگر، جامعه می‌کوشد تا طبیعت (روابط غریزی) را مهار کرده بر آن انگ فرهنگ زند».^۵

یکی از رسوم متداول در میان مراغیان الزام به همسرگزینی در محدوده معین گروه قومی خودی است؛ و منع ازدواج با اقوام دیگر به عنوان اصل از سوی همه اعضا پذیرفته شده است. دگرگونی‌های چند دهه اخیر چون گسترش شهرنشینی، مهاجرت به مناطق شهری، تغییر ساخت اقتصادی و گسترش وسایل ارتباطی، به جز چند مورد استثنایی، توانسته است تغییری در این الگوی همسرگزینی به وجود آورد و دامنه برقراری پیوندهای اجتماعی با گروه‌های اجتماعی دیگر را ممکن سازد. گرچه پیوندهای درون گروهی با توجه به شناختی که مراغیان از یکدیگر دارند، مثبت ارزیابی می‌شوند ولی خطرات جسمانی ناشی از همخونی هم محتمل است، به طوری که در حال حاضر در برخی از روستاهای یادشده تعدادی معلول ذهنی وجود دارد که خانواده‌هایشان آن‌ها را نگهداری می‌کنند.

طلاق

انسان برای حل مسائلیش تدبیرهای خاصی دارد و در نتیجه زندگی اجتماعی وی شامل یک رشته آداب و رسوم است و پیوسته بر طبق اصول و آدابی که جامعه برگزیده، رفتار می‌کند. به محض آن‌که بخواهد خود را از قید این تعین‌های اجتماعی برهاند با دشواری‌های گوناگون روبه‌رو می‌شود. باید گفت آداب و رسوم و سنت‌ها از مهم‌ترین عواملی هستند که انسان را به سوی حفظ ارزش‌ها سوق می‌دهند. سنت حاکم در بین مراغیان طلاق را مذموم می‌شمارد. مردی که زنش را طلاق دهد هرگز نمی‌تواند زن بگیرد و همچنین زنی که طلاق بگیرد تا زنده

است نمی‌تواند شوهر کند. این سنت رایج عاملی شده است تا ازدواج‌ها تداوم پیدا کند و به جدایی نینجامد.

زایمان

چنان‌که گفته شد مراغیان از مراغه آذربایجان به رودبار مهاجرت کرده‌اند و با توجه به این‌که دانشمندان و اوستاشناسان معتقدند آشوزرتشت در آذربایجان متولد شده است و حتی عده‌ای مراغه را محل پیدایش پیامبر می‌دانند، احتمالاً مراغیان با آیین زرتشتی تماس حاصل کرده‌اند: «به طور طبیعی وقتی دو قوم با یکدیگر تماس می‌یابند به شیوه‌های مختلف بر هم تأثیر می‌گذارند؛ هرچند فرهنگ یک قوم به تمامی از سوی گروه‌های قومی دیگر پذیرفته نمی‌شود و در جریان وام‌گرفتن یک فرهنگ همیشه پدید آمدن رشته تغییراتی به صورت‌گزینش بعضی کیفیات ویژه و طرد کیفیات ویژه دیگر مطرح است. پذیرش این گونه کیفیات ویژه از سوی وام‌گیرندگان نه تنها وابسته به آن است که این کیفیات تا به کجا برای وام‌گیرندگان سودمند است، بلکه همچنین وابسته بدان است که آیا این کیفیات تازه نوعی هماهنگی با فرهنگ جامعه وام‌گیرنده دارد تا قادر شوند به آسانی در آن فرهنگ جای گیرند یا نه؟ همچنین شخصیت و موقعیت معتبر وام‌دهنده نسبت به وام‌گیرنده و میزان وابستگی‌های سنتی وام‌گیرندگان و دوستی و دشمنی میان دو قوم وام‌دهنده و وام‌گیرنده در این وام‌گیری فرهنگی از اهمیت بسیاری برخوردار است».^۷

مثلاً «در دین زرتشت جاری شدن خون که نقضی در بدن محسوب می‌شود، شدیداً از آثار و عوامل اهریمن به شمار می‌آید، موبدی که در بدن بریدگی داشته و از آن بریدگی خون جاری شده باشد حق اجرای مراسم مذهبی را ندارد. بر طبق اعتقادات زرتشتی در قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی اگر بر اثر کشیدن دندان قدری خون وارد حلق و معده می‌شد شخص ناپاک می‌گردید. امروز حایضگی از عوامل اهریمنی به شمار می‌آید و از آنجا که زنان در طی دوران ماهیانه خود ناپاک شمرده می‌شوند لذا در بعضی از خانواده‌های زرتشتی بانوان چنین دورانی را در گوشه‌ای تنها و بدون تماس با سایرین به سر می‌آوردند».^۸

در این زمینه تأثیر فرهنگ زرتشتیان در فرهنگ مراغیان به خوبی مشهود است. بانوی

مراغه‌ای از زمان وضع حمل تا بر طرف شدن حالت آن، مریض محسوب می‌شود و برای او جای مشخصی را در نظر می‌گیرند. نوع این مکان بستگی به استطاعت مالی خانواده‌ها دارد، گاهی یک اتاق و زمانی که امکانات مادی خانواده ناچیز باشد بخشی از اتاقی را که تمام اعضای خانواده در آن زندگی می‌کنند به او اختصاص می‌دهند.

پیازی^۹ را پوست می‌کنند و آن را چهار قاچ می‌کنند و در کنار بسترش قرار می‌دهند و تا چهل روز نباید به چیزی دست بزند و یا کاری انجام دهد. ظروفی را که او مورد استفاده قرار می‌دهد از ظروف دیگران جدا می‌کنند و آن‌ها را جداگانه می‌شویند. چون زن در این دوره ناپاک محسوب می‌شود برای احتراز از آلوده کردن فضای محیط، او را مقید می‌کنند تا به هنگام خروج از محدوده خود دمپایی به پا کند تا بدین وسیله عضوی از اعضای بدن او با محیط زندگی تماس نگیرد. زائو را بعد از شش روز برای تطهیر و غسل دادن به حمام می‌برند و در اصطلاح محلی آن را غسل شیشه می‌گویند. روز دهم این عمل تکرار می‌شود و آن را غسل دهه می‌نامند. در ضمن در این روز رختخواب او را می‌شویند و تا چهل روز به جز او هیچ کس حق استفاده از همان زیرانداز را ندارد. بعد از چهل روز و شستشوی مجدد رختخواب، دیگر اعضای خانواده هم در صورت نیاز می‌توانند از آن استفاده کنند. عده‌ای از مراغیان معتقدند زائو بعد از غسل دهه می‌تواند به زندگی عادی بازگردد، ولی عده‌ای دیگر بر این باورند که بعد از چهل روز مجاز به از سرگیری زندگی روزمره در جمع خانواده خواهد بود. در طی این چهل روز زن با همسر خود نباید هم‌بستر شود. پس از سپری شدن این مدت محدوده‌ای را که زائو در آن به سر برده گِل اندود می‌کنند. در حال حاضر به جای گِل اندود کردن از زمان وضع حمل کف اتاق و قسمتی از بدنه دیوار را تا ارتفاعی با نایلون می‌پوشانند و پس از سپری شدن دوره نقاهت نایلون و رختخواب را می‌شویند. زنان مراغه‌ای در دوره عادت زنانگی همانند دوره وضع حمل منتها با شدتی کمتر تا وقتی که پاک نشده‌اند نباید در کارهای مربوط به خانه دخالت کنند.

غذا

توجه به سالم بودن و بهداشت مواد غذایی در تمام فرهنگ‌ها جای ویژه‌ای دارد. در فرهنگ ایرانی، اسلامی نیز به این امر مهم توجه وافری شده است. ایرانیان از گذشته‌های بسیار دور

روش‌های خاصی برای نگهداری مواد غذایی و سالم ماندن آن‌ها به کار برده‌اند مانند خشک کردن، دود دادن، زیر زمین چال کردن و غیره که امروز همچنان همین روش‌ها در نقاط دور دست به دلیل عدم دسترسی به وسایل سرمازا متداول است. به علاوه در فرهنگ اسلامی مواد غذایی به حلال و حرام تقسیم بندی می‌شوند. مواد غذایی حرام برای سلامت انسان مضر شمرده می‌شوند.

مراغیان که علاقه زیادی به نظافت و سلامت جسمانی دارند و این سبجه از آداب و اوصاف نوعی ایشان به حساب می‌آید، گوشت حیوانات حلال گوشت را که آبستن یا بیمار باشند و یا گوشت حیوانی را که پس از پرتاب شدن از بلندی و یا مجروح شدن در اثر ضربه‌ای ذبح شود مصرف نمی‌کنند. زیرا آن طور که خودشان می‌گویند به محض خوردن گوشت چنین حیواناتی در بدنشان جوش‌های قرمز رنگی ظاهر می‌شود و شروع به خارش می‌کند، و اگر همان دم استفراغ نکنند حتماً بیمار می‌شوند.

لباس

اقوام مختلف ایران هر یک بنابر شرایط اقلیمی و آداب و رسوم محلی لباس‌های مختلفی دارند که معرف ذوق و هنر آن‌هاست. لباس همانند دیگر جلوه‌های حیات در طول زمان یکسان نمی‌ماند و همواره دستخوش تغییر و دگرگونی بوده و هست. با مطالعه لباس اقوام هر منطقه علاوه بر شناخت سیر تاریخی آن می‌توان به فرهنگ آن ناحیه هم پی برد.^{۱۰}

سابق بر این به هنگام مسافرت از قزوین به رودبار لباس‌های سنتی مراغیان ساکن در روستاهای یاد شده چشم‌ها را به خود می‌خواند. مردان و زنان با پوشش‌هایی که از اجداد خود به ارث برده بودند و هویت آن‌ها را به نمایش می‌گذاشت در صحنه روستا در حال تلاش دیده می‌شدند. گسترش ارتباطات و ورود محصولات کارخانه‌های شهری و رواج روز افزون وسایل گوناگون سمعی - بصری طی دهه‌های اخیر موجب شده که این قوم بی‌آنکه خود بخواهند یا متوجه باشند با گذشته تاریخی خود وداع کنند و ویژگی‌های قومی و اجدادی خود را از یاد ببرند. اینان از آن بیم دارند که اگر با لباس سنتی در محیط‌های اجتماعی ظاهر شوند مورد تمسخر واقع شوند. بنابراین می‌کوشند تا از هر حیث خود را همانند دیگران کنند و به سبک

آن‌ها لباس (کت و شلوار و کاپشن) بپوشند. با این حال بعضی از مراغیان به ویژه زن‌ها همچنان به سبک سنتی لباس می‌پوشند.

مرگ و سوگواری

مرگ در عین واقعیت، رویدادی تلخ و ناگوار است. وقتی بیماری سختی بر وجودی سایه افکند و ندای وداع با عزیزان به گوش محتضر رسد، اقوام و نزدیکان به عیادت او می‌روند و برای سلامت و بهبود او به درگاه خدا استغاثه و دعا می‌کنند. مادامی که در کنار بیمار هستند برای حفظ آرامش از ایجاد هرگونه سر و صدایی که موجب رنجش او گردد احتراز می‌کنند. اگر بیمار تا آن لحظه وصیت نکرده باشد در حضور اعضای خانواده و معتمدان محل اموال خود را میان وراثت تقسیم و وصیت نامه کتبی تنظیم می‌کند. در گذشته که اکثریت قریب به اتفاق خانواده‌ها بی سواد بودند وصیت نامه شفاهی بود و موصی در جمع نزدیکان و اشخاص قابل اعتماد وصیت می‌کرد. زمانی که واپسین نفس‌های محتضر به پایان می‌رسد، او را رو به قبله دراز می‌کنند و پارچه‌ای روی او می‌کشند و میت را به همراه تمام وسایل اتاق به بیرون حمل می‌کنند و می‌شویند. محل موت را از کف تا نیمه دیوار گل اندود می‌کنند و بدین وسیله محیط را بهسازی و میکروب‌زدایی می‌نمایند. اگر تعداد اتاق‌ها معدود نباشد عمل گل اندود را به بعد موکول می‌کنند، در غیر این صورت همان لحظه این کار را انجام می‌دهند. برای تغسیل گرچه در روستاهای یاد شده غسلخانه وجود دارد ولی تعدادی از آن‌ها به علت فقدان آب به متروکه‌ای بدل شده و هیچ‌کس عزیز از دست رفته‌اش را به آن‌جا نمی‌برد و همواره میت را جلوی منزل خود غسل می‌دهند. به منظور کفن‌کردن، مرده را به اتاقی دیگر یا همان اتاق قبلی که گل اندود شده و کف آن را با گلیم و فرش پوشانده‌اند منتقل می‌کنند و در پایان قطعه‌ای پنبه، پارچه سفید رنگ، مهر یا جانماز روی سینه او قرار می‌دهند. برای حمل جنازه به گورستان از نردبانی که روی آن را با جاجیم، گلیم و یا تشک پوشانده‌اند استفاده می‌کنند. مردان تابوت را بردوش می‌گیرند و به طرف گورستان به حرکت در می‌آیند و زنان شیون کنان با یک یا دو آفتابه آب تا ابتدای قبرستان مرده را تشییع می‌کنند. سپس متوقف می‌شوند و منتظر می‌مانند تا جنازه را به خاک بسپارند. قبل از خاک سپاری پنبه را از او جدا نموده به کودکی می‌دهند تا ضمن عبور از کنار

زن‌ها آن را به خانه صاحب عزا برسانند* در خانه متوفی شخصی پنبه را تحویل می‌گیرد و قطعه نانی را بر پشت او می‌زند و جلوی سگ می‌اندازد. پس از عبور کودک یکی از زنان آب آفتابه را روی دست دیگران می‌ریزد تا دست‌های خود را بشویند و به محل برگزاری مجلس ختم بازگردند** . مردان هم پس از مراسم تدفین برای عرض تسلیت و فاتحه خوانی به منزل متوفی می‌روند. افرادی که برای همدردی به منزل متوفی می‌روند برای کمک خرج با خود مواد غذایی نظیر قند، چای، نان، گوشت، و میوه می‌آورند. بر روی قبر بین هفت تا چهل روز فانوس روشن می‌کنند و مقداری هم چپر روی آن می‌گذارند. دلیل این کار را جلوگیری از نبش قبر به وسیله کفتار یا درنده دیگر ذکر می‌کنند.

چنانچه میت زن باشد همان روز به جز زنانی که مراسم تدفین را انجام می‌دهند زن دیگری حتی خویشاوندان درجه یک حق حضور بر مزار وی را ندارد. برای مرده شب اول (شب غریب)، هفتم و چهلم و نوعید*** می‌گیرند، و اطعام و احسان ترتیب می‌دهند. قبر را روز سوم پا می‌گیرند، هر کس به فراخور حال و استطاعت مالی اش برای عزیز از دست رفته سنگ قبر تهیه می‌کند. قبرها متناسب با فراخور حال صاحبان‌شان وضع محقر یا ظاهری آراسته دارند. آن‌هایی که از موقعیت اجتماعی خوبی برخوردارند سنگ قبری سفارش می‌دهند و روی آن را با اشعاری که از کتاب‌ها به عاریت می‌گیرند، مزین می‌کنند.

نتیجه‌گیری

با بررسی اجمالی شیوه زندگی مراغیان در چند زمینه خاص در می‌یابیم که آن‌ها در اثر ارتباط با اقوام دیگر مانند زرتشتیان توانسته‌اند مهارت‌هایی را برای بقای زندگی‌شان در محیط عاری از علم طب و دارو و درمان اخذ کنند و به این ترتیب جان خود را از انواع و اقسام بیماری‌های ناشناخته زمان مصون نگهدارند. از جانب دیگر چون تشخیص بیماری‌های گوناگون به علت عدم دسترسی به وسایل پیشرفته میسر نبوده است، بهترین راه گریز از مرگ این بوده که

* برای این‌که مصیبت تکرار نشود به کودک حامل پنبه تأکید می‌کنند تا پشت سر خود را نگاه نکند.

** این عمل به معنی دست شستن از متوفی است.

*** اولین عید (اعیاد مذهبی و ملی) را بعد از فوت شخص نوعید می‌نامند.

پلیدی‌ها را از خود دور کنند. البته این ترس از عفونت مرگ منحصر به مراغیان و زرتشتیان نیست و در سایر نقاط دنیا نیز وضع به همین منوال بوده است. «دربارۀ بهداشت همگانی چنین به نظر می‌رسد که این مطلب، یا از سرزمین آشور شروع شده و یا آن‌که آشوریکی از سرزمین‌های اولی است که در آن بهداشت عمومی مراعات شده است. بعید نیست پس از غلبۀ ایرانیان بر آشوریان بر اثر تماس فرهنگی قسمتی از تعالیم طبی از آشوریان اخذ شده باشد چنان‌که در اوستا هم نظیر آن دیده می‌شود»^{۱۱}.

پی‌نوشت‌ها

1 - Francois Laplantine Clefs Pour L'anthropologie Editions seghers, paris, 1987 P. 117.

۲- گلریز، سید محمد علی: مینو در، فروین، انتشارات طه، جلد اول، ۱۳۶۸، صص ۴۶۷ - ۴۶۶.

۳- یادداشت‌های آقای بیابانی به نقل از منبع پیشین، ص ۴۷۱.

۴- پورداد، ابراهیم: مجله مردم‌شناسی، از انتشارات اداره کل هنرهای زیبای کشور، دوره دوم، شماره دی، بهمن و اسفند، ۱۳۳۷، صص ۲۱۹ - ۲۱۸.

۵- ساروخانی، باقر: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده، تهران، سروش، ۱۳۷۰، ص ۲۷.

۶- آذرگشسب، مؤید اردشیر: مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، کانون زرتشتیان شریف‌آباد یزد مقیم مرکز، ۱۳۵۲، صص ۹ - ۷.

۷- بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، آگاه، ۱۳۷۶، چاپ دوم، ص ۳۵۲.

۸- کای بارو: «دیانت زرتشتی» مجموعه سه مقاله، ترجمه فریدون دهمن: انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۷، صص ۱۷۳ - ۱۷۲.

۹- علت استفاده از بیاز خاصیت ضد عفونی‌کننده و میکروب‌کشی بسیار قوی آن است. دو تن از استادان دانشگاه «تومسک» در شوروی سابق پس از مطالعات بسیار درباره بیاز از آن به عنوان مؤثرترین ضد عفونی‌کننده جراحات و جوش خوردن زخم‌ها نام می‌برند. به نقل از روزنامه سلام، شماره ۷۴۵، سه شنبه ۲۳ آذر ۷۲.

۱۰- نقل با اندک تصرف از: ذکاء یحیی: لباس زنان ایرانی از سده سیزدهم هجری تا امروز، اداره موزه‌ها و فرهنگ‌ها، ۱۳۳۶، ص ۶.

۱۱- نجم آبادی، محمود: تاریخ طب در ایران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، چاپ دوم، ص ۲۲.